

بیش کسوت‌ها ...

دستاورد

سال اول - شماره اول - آذرماه ۱۳۳۹



نابلونی از مصورالملکی ساخته خود او. در این قابلو نشان درجه یک هنر بر سینه استاد می‌درخشد.

هنر امروز با تمامی وسعت و غنایی که دارد متکی بر پایدردی و تلاش همه جانبه‌ی پیش کسوتانسی است که عمری دراز را بر سر هنر نهاده‌اند و امروز هر کدامشان در حکم حیثیت والایی برای هنر این خاک هستند. و هنرمند امروز بودن سوای استعداد داشتن مستلزم سپاس داشتن پیشروان هنر است و آشنایی بیشتر و بهتر با کسانی که نا همسواری‌ها را هموار کرده‌اند و به هنر اعتبار بخشیده‌اند و به پشتوانه‌ی اعتقادی که به عظمت کار پیش کسوت‌ها در کلیه‌ی زمینه‌های هنری داریم فرصت‌ها را (ولواندک) برای ابراز قدرشناسی و آشنایی بیشتر با چنین هنرمندانسی مغتنم خواهیم شمرد و صفحات «پیش کسوت‌ها» بازتاب این نیت مؤمنانه است.

ابر مردی از خطه‌ی خط و نقش

بعد از نیم قرن تلاش سازنده چشم‌های کم‌توانش را به تلاش شاگردانش و دیگر جوانان هنرمند دوخته و امیدوار است که بتواند میراث گران‌بهایش را پربارتر از آنچه هست به آیندگان بسپارد. جالب این‌که مصورالملکی با آن همه پیشینه‌ی هنری هرگز اهل خودستایی و پای بند شهرت‌های زودگذر روزنامه‌ی نبوده است و به همین علت در طول عمرش کمتر حاضر به گفت‌وگو با روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران شده است و وقتی هم که تن به گفت‌وگو با نشریه‌ی داده است بیشتر به بیان سابقه مینیاتور و سیر تکاملی آن در تاریخ هنر پرداخته است تا زندگی خصوصیش. چرا که عقیده دارد، دانستن سال و ماه تولدش و اینکه چگونه زیسته مطلبی نیست که دیگران را به کار آید و به این جهت ترجیح می‌دهد بیشتر در باره‌ی هنر مینیاتور حرف بزند که به هر حال شنیدن حرف‌هایش همس غنیمت است و این حرف‌ها از اوست:

جای پای گذشت ۸۰ سال شیارهای فراوانی بر چهره‌ی «مصورالملکی» خلق کرده است اما با این همه نگاهی جوان دارد و نگاه نافذش در پناه ابروان سپید و پرپشت حالتی معصومانه به چهره‌اش مسی دهد و علیرغم سن زیاد حرکاتش آنقدر سریع است که گاه انسان باورش نمی‌شود با پیرمردی هشتاد و چندساله چهره به چهره نشسته است.

«مصورالملکی» عادت دارد دست راستش را از تیررس نگاه کسانی که به دیدارش می‌روند پنهان نگاه دارد و شاید هم نمی‌خواهد دیگران پنجه‌هایی را که آثار کم‌نظیری به گنجینه‌ی مینیاتور جهان هدیه کرده‌اند در حالت بی‌کاری و از کار مانده‌گی ببینند چرا که همین چند سال پیش سکنه‌ی ناقصی دست راستش را از حرکت بازداشت و به عمر آفرینش‌های پنجاه ساله‌اش خاتمه داد. و اینک «مصورالملکی»، مردی که وجودش مایه‌ی غنای مینیاتور ایران است

مصوّرالملکی و حرفهایش درباره مینیاتور

آنچه در مسافتی دورتر واقع است به یک اندازه ساخته می‌شود. برای علم قرب و بعدی نیست و در تخیل هر جسمی در دور نزدیک به همان اندازه‌ی اصلی خودش مجسم می‌شود.

● مینیاتورساز شکل و ترکیب هر موجودی را با خطوط نشان می‌دهد، با سایه روشن رنگ و این خطوط دارای ضخامت و نازکی ویژه‌ی هستند. نه خطی که مثل مفتول به یک میزان باشد. این گونه خطوط را تند و کند می‌گویند و به واسطه‌ی همین خطوط تند و کند است که بیننده حس می‌کند شیئی دارای حجم است. در حالی که اگر خطها به یک اندازه باشند انسان آن را مسطح می‌بیند و حجمی به نظرش نمی‌آید. ● یکی دیگر از اصول مینیاتور رنگ آمیزی است. در مینیاتور هر پدیدگی به رنگ اصلیش نمایش داده می‌شود. برای این که نور و سایه و تاثیر هواست که رنگ اصلی را تغییر می‌دهد و اینها عارض هستند نه ذاتی.

● مینیاتور ایران هنری است علمی، خیالی، عشقی زیبا، ظریف، لطیف و جذاب. پایه و اساس مینیاتور ایران از روی قواعد و اصول خلقت که اساس هر موجودی را تشکیل می‌دهد گرفته شده است. بنابراین مینیاتور ساز نقشه‌ی هر شیئی را که می‌کشد از روی علم به آن شیئی است نه برداشت ظاهری. پس علم و تخیل است که اساس مینیاتور را می‌سازد.

● مینیاتورساز ایرانی به نمود اشیاء کاری ندارد. او پیرو علم به قانون اشیاء است مثلاً ما یک ماشینی را که ایستاده است به اندازه‌ی اصلیش می‌بینیم ولی هرچه این ماشین دورتر شود به همان نسبت کوچکتر می‌شود این قاعده در قانون اشیاء بر اثر شعاع نور چشم پیش می‌آید در مینیاتور نیز همیشه از کوچک شدن اشیاء دور نسبت به اشیاء نزدیک پرهیز شده است و چون مینیاتورساز هر شیئی را از خیال و علم به آن شیئی می‌سازد و برای علم و خیال هم مناظر و مزایائی نیست آنچه که در نزدیک قرار دارد با

زندگی نامه اش

«حاج محمدحسین مصوّرالملکی» همانگونه که گفته شد کمتر حاضر می‌شود در باره‌ی زندگی خصوصیش حرف بزند و اگر هم بر سر حرف آید حرف‌های فراوانی دارد که قابل عمیقانه شنیدن و بر روی جزء به جزء آن تأمل کردن است. خودش می‌گوید:

هشتاد سال پیش از این در یک خانواده‌ی نقاش اصفهانی به دنیا آمدم. پدرانم تا زمان صفویه پشت به پشت نقاش بودند. به طوری که گاهی پدرم با شوخی می‌گفت «در رگ‌های ما به جای خون رنگ جریان دارد» گاهی نیز با قیافه‌ی متفکر به من می‌گفت «دنیا چیزی جز ترکیب رنگ‌ها نیست همه چیز رنگ است. تنها حقیقتی که مبری و بیرون از رنگ‌هاست خداست»

پدرم در باره نقاشی تعصب خاصی داشت. خودش قلمدان ساز بود و به من می‌گفت «اگر می‌خواهی نقاش باشی باید به باطن اشیاء راه پیدا کنی. تا وقتی اسیر صورت هستی فقط یک مقلدی، نقاش نیستی. باید سیرت را بشناسی» و دهها سال طول کشید تا من توانستم به عمق حرفهایش راه پیدا کنم. من موسیقی رنگ‌ها را در گارگاه پدرم شناختم.

هفت ساله بودم که دستم را گرفت و به کارگاهش برد و گفت: حالا دیگر وقت آن رسیده است که موسیقی رنگ‌ها را بشناسی.

و موقعی که دید حرفش برایم نامفهوم و گنگ است توضیح داد و گفت: هماهنگی رنگ‌ها باهم ایجاد یک نوع موسیقی می‌کنند، نوعی موسیقی که فقط چشم صدای آنرا می‌شنود. تو اگر بخواهی نقاش باشی باید این موسیقی را بیاموزی.

پانزده ساله بودم که سایه‌ی پدر از سرم کوتاه شد. روزی که پدرم مرد حس کردم که همه چیزم را از دست داده‌ام. آخر او دنیای من بود و بی او من هیچ نبودم.

آن روزها ایران یک پارچه خون و آتش بود. هنوز فرمان مشروطیت خشک نشده بود که مجلس را به توپ بستند. در فاصله‌ی بین امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه و به توپ بستن آن به دستور محمدعلیشاه اصفهان دچار هرج و مرج و ناامنی بی سابقه‌ی بود.

مشروطه خواهان با تفنگ‌های بلند و قطارهای فشنگ در تمام شهر پراکنده بودند.

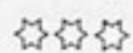
حتی زنها پاچادر و پاچور در شهر تظاهرات می‌کردند. آنها در زیر چادر ده تیر می‌بستند و گاه



دستاورد
سال اول - شماره اول - آذرماه ۱۳۳۹

مستورالملکی در اطاق کار. تمام دیوارهای این اطاق آئینه کاری شده و با مینیاتور مریخ شده است. پنجره های اطاق منبت ظریفی در حدود ۴۰۰ سال پیش توسط استادکاران ساخته شده.

ایران گذاشت. نقاشان ایرانی که بازار هنر صفویه را گرم دیدند به تصویر مینیاتورهای این عصر پرداختند و منهنم یکی از آنان بودم.



در اوایل سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر به فرانسه رفتم و شش ماه در پاریس ماندم و به مطالعه در باره ی مکاتب مختلف نقاشی غرب پرداختم و در همین مدت با «پروفیسور پوپ» ایرانی‌شناس معروف و همسرش آشنا شدم. پوپ آن وقت‌ها سرگرم نگارش کتابی در باره هنر ایران بود و از من خواست تا در تصویر سازی کتاب یاریش دهم که پذیرفتم و هر روز ساعتها با او کار می‌کردم. بعد از شش ماه وقتی به ایران برگشتم حس می‌کردم که راه خود را یافته‌ام. اولین تجربه آزمایش من در یک عرصه‌ی جهانی نمایشگاه لندن بود. من با یک تابلوی مینیاتور در این نمایشگاه شرکت کردم تابلویی که برای این نمایشگاه فرستاده بودم به حدی مورد توجه ملکه انگلیس (همسر جرج پنجم) قرار گرفت که دستور داد آن را برایش خریداری کنند و پروفیسور پوپ ماسور خرید آن شد و به اصفهان

اسلحه به دست در بازار نقش اول را بازی می‌کردند و طبیعی است که در چنین حال و هوایی هنرمندی توانست خریداری داشته باشد. اما من مجبور به پرداخت هزینه‌ی زندگی مادر و سه خواهر کوچکترم بودم. در آن موقع من به پیروی از پدر قلمدان سازی می‌کردم. بعدها در زمینه‌ی تذهیب هم دست به تجربه زدم. سرانجام رنگ و روغن را وارد کارهایم کردم و در تمام این مراحل نقاشی گمنام بودم مانند صدها نقاش گمنام دیگری که آن روزها می‌زیستند.



بارفتن قاجاریه مینیاتور در ایران تکان مختصری خورد. فرنگی‌ها، دسته دسته به ایران آمدند و مینیاتورهای شیوه‌ی صفویه مشتریان پروپاقرصی پیدا کرد. اروپائیان بخصوص آن دسته از جهانگردان اروپایی و آمریکایی که به عتیقه علاقه داشته‌شیفته این هنر بودند.

با آمدن سوداگران غربی هنر غرب هم در ایران گسترش یافت. سبک صفوی با سبک اروپایی به هم آمیخت و این آمیزش راه تازه‌ی پیش پای مینیاتور

دستاورد اظهار نظر مطبوعات خارجی

سال اول - شماره اول - آذرماه ۱۳۳۹

اگر شهرت مصورالملکی به غرب راه نیافته بدان خاطر است که دل بستگی عجیبی به زادگاه خویش اصفهان دارد و کمتر از این شهر قدم به بیرون میگذارد

تخیل خویش و واقعیت مناظر تخت جمشید مقصود خود را یافت و طرح تابلوی بزرگ خود را پیاده کرد» همچنین روزنامه‌ی معروف «تریبون دولوزان» در باره‌ی او نوشته است:

«مصورالملکی با آنکه مینیاتوربست امروزی است از سبک قدما نیز غافل نمانده است و از هنر نقاشی غرب نیز بی بهره نیست. کارهای ماتیس در آثارش راه یافته است. آثار او آمیزه‌ی بی است از ایران امروز و ایران نه قرن پیش، یعنی زمان خیام. اصولاً عمر خیام شاعر مورد تحسین اوست. شعرهای خیام سرچشمه‌ی جاویدانی برای مصورالملکی محسوب می‌شود. زحمات اوست که به یاری قریحه‌ی سرشار یکصد و هفتاد رباعی خیام را روی تابلوها روح بخشیده است... تابلوهای او نمایشگاه هنر و تاریخ است. در این تابلوها شاهزادگان ظریف و زیبا با حرکات دلربا دست تمنابه سوی دوشیزگان طنناز گشوده‌اند. عاشقان، کنیزان، سواران، شمشیربازان، رقاصه‌گان و ساقیان خمارچشم، سازنده‌ی تصاویری هستند که او خالق می‌کند...

مطبوعات خارجی تا کنون فراوان در بسازاری «مصورالملکی» اظهار نظر کرده‌اند از جمله روزنامه‌ی معروف «لالیبرته» نشریه‌ی سازمان فرهنگی یونسکو که برای نخستین بار او را به جامعه‌ی هنری اروپا شناساند در باره‌اش نوشته است:

«او بزرگترین نفاش ایران است. اگر شهرتش به غرب راه نیافته است بدان خاطر است که مصورالملکی دل بستگی زادگاه خویش، اصفهان است و کمتر از این شهر قدم بیرون گذاشته است

این نشریه در دنباله‌ی مقاله‌ی بی که به معرفی مصورالملکی اختصاص داده به تلاش او در زمینه‌ی خلق تابلوی تخت جمشید که یکی از ماندگارترین آثار هنری ایران است اشاره کرده و نوشته است:

او برای خلق تابلوی تخت جمشید بارها ۷۰۰ کیلومتر فاصله‌ی اصفهان تا تخت جمشید را طی کرد، با وسواس و دقت روی خرابه‌های این شهر شاهانه، دانه، دانه‌ی سنگ‌ها، ستون‌ها و پله‌ها را معاینه کرد و سرانجام در ورای تخت جمشید، در مرز

تابلوی «شکست محور» در زمان خود تبلور آرزوی انسان‌هایی

بود که هر روز دسته، دسته، در میدان‌های جنگ جان می‌سپردند

ایران بلکه در بسیاری از کشورهای جنگ‌زده انتشار یافت و بعد از آن صدها تابلوی دیگر نقش زدند و هر کدانشان برایم دنیایی افتخار و غرور به ارمنیان آوردند ولی جستجویی که آغاز کرده بودم خاتمه نیافت و در سال ۲۵۲۸ شاهنشاهی بر اثر سخته دست راستم از کار افتاد و اکنون پنجه‌های خشکیده‌ام فقط می‌توانند گرد و خاک را از روی بازمانده‌های تابلوهاییم پاک کنند و اکنون فقط دلم می‌سوزد از این که می‌بینم مینیاتور ایران در کنار رقبای ژاپنی، چینی و هندی خود روز به روز بی رنگ‌تر می‌شود. و همه‌ی چشم‌امیدم به جوان‌های مینیاتوربستی است که باید حافظ این میراث ارزنده باشد.

آمد چندی بعد از آنکه تابلوی مورد درخواست را برای ملکه انگلستان فرستادم خانوادگی سلطنتی انگلستان مدال مخصوصی را که بر آن نقش برجسته‌ی از مراسم تاجگذاری جرج پنجم و ملکه بر آن کنده کاری شده بود برایم فرستاد.

☆☆☆

در نیمه‌ی جنگ جهانی دوم تابلوی «شکست محور» را ساختم که استالین، روزولت و چرچیل را نشان می‌داد که با اسب‌های کوچک سران محور (هیتلر، موسولینی و هیرو هیتو) را تعقیب می‌کردند این تابلو در آن زمان تبلور آرزوی انسان‌هایی بود که هر روز دسته دسته در میدان‌های جنگ جان می‌سپردند از روی این تابلو هزاران نسخه چاپ شد و نه تنها در

شیوه کار مصورالملکی

مصورالملکی در باره‌ی شیوه کار هنریش می‌گوید:
وقتی تخت جمشید را می‌ساختم به شدت تحت تأثیر مینیاتور عهد صفویه بودم. مینیاتور دوران صفوی بعد از مینیاتور تیموری اصیل‌ترین و گرامی‌ترین مینیاتورهای جهان است این مکتب نام‌آوران بی‌مانندی چون رضا عباسی و کمال‌الدین بهزاد داشته که هنوز هم همتایی برای آنان نمی‌توان یافت.
مینیاتور صفویه مرا سحر و جادو کرد. بود. در میان دوشیوه‌ی مشخص رضا عباسی و کمال‌الدین بهزاد من نخست به سوی بهزاد گرایش داشتم. بهزاد اولین قبله‌ی هنری من بود.
بهزاد قبل از عباسی می‌زیست. در آثار اوریزه کاری و تزئین و دقت بی‌سابقه‌ی وجود داشت اوجزای مدل خودش را در ظرفیتی بسیار ظریف و دست‌نیافتنی تصویر می‌کرد. و من وقتی با کارهای رضا عباسی بیشتر آشنا شدم، به شیوه‌ی او گرایش پیدا کردم.

❧ مینیاتور ساز ایرانی به نمود اشیاء کاری ندارد

❧ با سقوط قاجاریه تحرکی در مینیاتور ایران به وجود آمد

❧ در آثار بهزاد ریزه کاری و دقت بی‌سابقه‌ی وجود داشت

دستاورد

سال اول - شماره اول - آذرماه ۲۰۳۶

راز تابلوی تخت جمشید

روزی که صدای قدم‌های سنگین سر بازان جاویدان

را روی سنگفرش‌های تخت جمشید شنیدم

باستانی ایران سرگرم کاوش بود خواستم تانقشه‌ی تخت جمشید را در روزهای شوکت و آبادانیش برایم ترسیم کند و او نیز همین کار را کرد بعد از مدتی به مرحله‌ی رسیدم که دیگر تمام ذهنم انباشته از تخت جمشید بود. حتی صدای قدم‌های سنگین سر بازان جاویدان را روی سنگفرش‌ها می‌شنیدم. ارابه‌ها با چرخ‌های زمخت و کوچکیشان حرکت می‌کردند و زمین سم اسب‌ها در هیاهوی ارابه‌ها محو می‌شد. در چشم‌انداز آپادانا خانه‌ها و باغ‌ها در متن کم رنگ و غبارآلودی به چشم می‌خورد. حالا دیگر تخت جمشید زنده بود حیات و حرکت در آن به چشم می‌خورد. و به این ترتیب تخت جمشید من متولد شد.

تخت جمشید «ارزنده‌ترین و نفیس‌ترین اثر «مصورالملکی» است. اثری که خودش می‌گوید: حاضر نیست با هیچ گنجی معاوضه‌اش کند و راز تولد این تابلوی جاودانی را مصورالملکی چنین بیان می‌کند: حدود سی سال پیش ناگهان تخت جمشید بر فکر من سایه انداخت، سایه‌ی که مانند ستون‌های بلند سنگی، سنگین بود. آن وقت‌ها من معلم نقاشی یکی از مدارس تهران بودم. یکبار همراه سایر معلمان مدرسه به تخت جمشید سفر کردم و گرفتار وسوسه‌ی آن شدم. نزدیک به هشت ماه تمام به این مهد عظمت اندیشیدم. حتی کار به جایی کشید که شب‌ها نیز خواب تخت جمشید را می‌دیدم. تا این که یک روز فکر تازه‌ی به سراغم آمد. از مهندس «هرتسفلد» آلمانی رئیس حفاری‌های تخت جمشید که آن روزها در پایتخت